

این است حریف ای دل تا باد نیمایی

این سخن قومی را تلخ آید، اگر بر آن تلخی دندان بیفشارند شیرینی ظاهر شود.^۱

شمس تبریزی

چنانکه ایمانوئل لویناس، فیلسوف پدیدار شناس معاصر تأکید می کند، اخلاق با به حساب آوردن و لحاظ کردن «دیگری»^۲ آغاز می شود؛ دیگری ای که از جنس ما است، انسان انضمامی گوشت و پوست و خون داری که روی این کره خاکی زندگی می کند و با اصناف مصائب و مشکلات و درد و رنجهای جسمی و روحی دست و پنجه نرم می کند؛ «دیگری» می تواند مادر و پدر و همسر و فرزند و خواهر و برادر «من» باشد؛ دوست و همسایه و همکار و هموطن و همکیش «من» باشد؛ «دیگری» می تواند انسان مستمند و محتاجی باشد که در سرمای استخوان سوز زمستان در خیابان دست نیاز به سمت من دراز کرده و کمک می خواهد؛ «دیگری» می تواند رهگذری باشد که هر روز در کوچه می بینم.... مادامیکه من، «دیگری» را تحت عنوان «دیگری» تجربه نکرده ام، خود را درست نشناخته ام و به وادی اخلاق پا ننهاده ام. به تعبیر دیگر، در حضور «دیگری» است که من، بدل به «من» می شود و من، خویشتن را عمیقتر و بهتر خواهم شناخت. از خود به در آمدن و گشوده بودن نسبت به «دیگری» و پروای او را داشتن و همه تن چشم شدن و او را دیدن از مقومات شکوفایی و بلوغ اخلاقی «من» است. کسی که در حصار خویشتن بر جای می ماند و سخن گفتن درباره دیگران صرفاً لقلقه زبان اوست و نسبت وجودی عمیقی با اینجا و اکنون خود و «دیگری» برقرار نکرده و از خود بدر نیامده است، درک درستی از امر اخلاقی ندارد. از اینرو مفهوم «چهره» در فلسفه لویناس اهمیت دارد؛ چشم دوختن در چهره «دیگری» و او را دیدن و بحساب آوردن و دغدغه ها و معضلات او را به عیان لمس کردن، مدخلیتی تام در زیستن اخلاقی «من» دارد. لویناس می کوشد با برساختن مفهوم «دگر آیینی»^۳، درک خویش از اخلاق را بدست دهد و از منظر خود، نقصان اخلاق کانتی را که حول

۱. گزیده مقالات شمس تبریزی، انتخاب و تصحیح محمد علی موحد، تهران، ۱۳۷۵، صفحه ۴۵.

2. otherness
3. heteronomy

مفهوم « خودآیینی^۴ » سامان یافته، برطرف کند. «دگرآیینی» متضمن تبیین این مهم است که بر خلاف تلقی رایج، اخلاق از «من» آغاز نمی شود، بلکه با «دیگری» و با گشوده بودن نسبت به او و پرداختن به او تکوین می یابد و آغاز می شود. مبدأ عزیمت کنش اخلاقی در روابط انسانی، «دیگری» است نه «من». در واقع، وقتی به «دیگری» توجه می کنم و با او چهره به چهره می شوم، رابطه «من» و «او» که می تواند علی الاصول صرفاً در حد رابطه میان دو «موجود» باقی بماند، بدل به یک رابطه انسانی اصیل «من-تو» می شود؛ رابطه «من-تو» ای که قوام بخش مناسبات اخلاقی است:

«در ارتباط «من-تویی»، طرفین در حضور یکدیگرند و هر یک از آنان نسبت به دیگری حالت گشودگی و از خودگذشتگی دارد. با شخص دیگری بودن بدین معناست که من و تو دیگر دو موجود جدا مانده ای نباشند که با استفاده از علائم، در بیابانی غیر مسکون که اثر و نشانی از آدمی در آن نیست با هم تماس برقرار کرده اند. ارتباطات «من-تو» بی از بحث و جدل به گفت و گو، و از گپ زدن و و وراجی کردن به مشارکت در افکار و عواطف می رسند. وقتی که شخص دیگر برای من یک «تو» می شود ارتباط برقرار شده غایت فی نفسه می گردد؛ و چیزی جز عشق و مشارکت در کار نیست تا ارتباط صرفاً وسیله ای برای حصول آن باشد... من فقط وقتی، به معنای کامل واژه «من»، «من» می شوم که با «تو» بی مواجه شوم.»^۵

پدر زوسیما در رمان «برادران کارامازوف» داستایفسکی به کسی که نزد او آمده، توصیه می کند که دیگر انسانها را دوست بدارد و ایمان را در نوحه دوستی و عشق ورزیدن بی دریغ و بی علت جستجو کند؛ عشق ورزیدنی که بدون چشمداشت و محاسبه و انتظار صورت می پذیرد و می تواند از خانواده و همسایه و دوست آغاز می شود و رفته رفته سایر انسانها را نیز در بر بگیرد، عشق ورزیدنی که در رابطه «من-تو» متجلی می شود. تأکید بر مفهوم «عشق» و محبت ورزیدن به همسایه در سنت مسیحی و «شفقت ورزی بر خلق خدا» در سنت عرفان اسلامی در تناسب و تلائم با مفهوم «دیگری» در اخلاق لویناسی است.

توهین به مقدسات دینی دیگران اخلاقاً نارواست؛ چرا که متضمن ندیدن و خوارداشت و به حساب نیاوردن «دیگری» است؛ «دیگرانی» که انسانهای انضمامی ای هستند که با معتقدات خویش زندگی می کنند و تخفیف آنها را خوش نمی دارند. در اینجا معنای عرفی از «توهین» مد نظر است، بدین معنا که هنگامیکه انسانهای عاقل

4. autonomy

۵. سم کین، گابریل مارسل، ترجمه مصطفی ملکیان، نگاه معاصر، تهران، صفحه ۵۶.

منصف چندی که فیلسوفان اخلاق از ایشان تحت عنوان «ناظر آرمانی»⁶ یاد می کنند، سخنی و یا کنشی را توهین آمیز تلقی می کنند، آن امر توهین آمیز است. به نظر، نه مسلمانان باید معتقدات غیر دینداران را تخفیف کنند و نه بایسته است غیر مسلمانان و دین ناباوران، به معتقدات دینی مسلمانان توهین کنند و در مقام تخفیف آنها برآیند. البته «آزادی بیان» از حقوق بنیادین انسانهاست، اما اگر استفاده از این حق بنیادین متضمن نادیده گرفتن و تخفیف دلمشغولی ها و دل بستگی ها و معتقدات «دیگران» باشد، اخلاقا نارواست. انسان حق دارد که خطا کند و نباید «حق خطا کردن» را از کسی سلب کرد؛ بهمین سبب بروز واکنش های تند در مقام محکوم کردن اهانت به مقدسات و از پی ستاندن جان و زندگی فرد توهین کننده برآمدن، اخلاقا نارواست و غیر موجه و راهی به دهی نمی گشاید. در عین حال روا دانستن اهانت به مقدسات و در مقابل آن سکوت کردن نیز اخلاقا ناموجه است و فرو نهادنی. زیستن اخلاقی اقتضاء می کند که «دیگری» را ببینیم و به نگرش و معتقدات او احترام گذاشته و در مقام تخفیف و تحقیر آنها برنیامده و خوارداشت دیگر انسانهای گوشت و پوست و خوندار را روا ندانیم؛ از اینرو آنچه به نام دین در سده اخیر در کشور ما بر کافران و دین ناباوران رفته و اصناف درد و رنجهایی که ایشان متحمل شده اند، نیز اخلاقا نارواست و غیر موجه. در عین حال روشن است که باید میان «نقد» و «توهین» تفکیک کرد؛ نقد عالمانه و منصفانه معتقدات دینی، امری موجه است و به کار همگان از جمله دینداران می آید؛ طرفین ادله خویش را اقامه می کنند و به تعبیر ویتگنشتاین به مثابه بازیگران بازی های زبانی فلسفه و کلام، بازی می کنند و به ادامه دادن ادامه می دهند؛ مخاطبان نیز مدعیات و ادله طرفین را می بینند و قضاوت می کنند. جاری و ساری بودن مباحث ناقدانه خداناباوران، به تنقیح و شستشوی اندیشه دینی خدمت می کند؛ هم متدینان، مدعیات و استدلالهای دین ناباوران را می شنوند و هم دین ناباوران، با استدلالهای متدینان و خداناباوران به نیکی آشنا می شوند. رواداری و «دیگری» را دیدن و بحساب آوردن اقتضاء می کند که همگان در برابر اهانت به مقدسات موضع بگیرند و آنرا اخلاقا نقد کنند. هم دین باوران باید در این باره حساسیت اخلاقی داشته باشند و هم دین ناباوران؛ هم دین باوران باید اهانت به مقدسات را محکوم کنند؛ هم دین ناباوران. به میزانی که، ما انسانهای گوشت و پوست و خوندار به این مهم مبادرت می ورزیم، در پرتو عنایت کردن به «دیگری»، خود را بهتر شناخته و بیشتر شکوفا کرده و زیستن اخلاقی پیشه کرده ایم.

6. ideal observer

جامعه کنونی ایران، به نحو اغلبي دينی است و کثیری از متدینان ایرانی دل در گرو معتقدات و آموزه های شیعی دارند؛ در عین حال غیر شیعیان و غیر مسلمانان هم در این جامعه زندگی می کنند. اهانت به معتقدات شیعیان متضمن خوارداشت آنهاست و اخلاقا ناروا؛ چنانکه اهانت به معتقدات اهل سنت و گروندگان به دیگر ادیان نیز ناموجه است. توصیه به افزایش رواداری و کسب هاضمه فراخ، البته شنیدنی است و برگرفتنی؛ اما باید حدود و ثغور آنرا مشخص کرد. دعوت دینداران به گشوده بودن و شنیدن سخنان غیر دینداران و منتقدان، خوب است و واجد بهره های معرفتی برای جامعه دینی؛ اما دعوت آنها به سکوت در برابر اهانت دیگران به معتقدات دینی، امری ناروا و غیر موجه است؛ چرا که نمی توان در برابر «دشمنان مدارا» و کسانیکه «دیگری» را اساسا لحاظ نمی کنند و تخفیف می کنند، بانگی برنیورد و آنرا اخلاقا محکوم نکرد. پاسداشت دغدغه ها و معتقدات «دیگری» اخلاقا بایسته است و برگرفتنی و نقض آن نارواست و فرونهادنی؛ تفاوتی نمی کند که خاستگاه آن کجا باشد و اهانت با چه انگیزه ای صورت گرفته باشد.

در فضای خارج از کشور، خصوصا در برخی از تلویزیون ها و سایت های خبری و تحلیلی، عده ای با بدست دادن تصویری خردستیز و دل آزار از دین اسلام، در پی تهور ستانی از دینداران و فراهم آوردن فضایی اند که در آن کمتر کسی جرأت کند آشکارا و به عیان، توهین به مقدسات دینی را اخلاقا محکوم کند. به نظر نباید هراسید و مرعوب این فضا شد، بلکه باید از موضع مستدل و موجه، بدور از احساسات و عواطف، دفاع کرد و دلیل اقامه کرد و مدعای موجه را برکشید و بر مسند تصویب نشانید؛ ولو اینکه عده ای آنرا نپسندند و تلخکام شوند و آب را گل آلود کنند. نقل قول زیر را در نظر بگیرید:

«...این دین {اسلام} از بین نمی رود، زیرا اکثر پیروان {آن} از گروه احمقها و ابلهانی هستند که کشتن و خونریزی برایشان هم صواب است و هم ثواب آخرت دارد»^۷.

اینگونه سخن گفتن با پیروان ادیان و آنها را مورد خطاب قرار دادن، که در برخی از نوشته های هموطنان خارج کشور نشین دیده می شود، نه شرط انصاف و اخلاق و ادب است و نه رهگشا و کارآمد. واقعا اکثریت پیروان دین اسلام چنین اند؟ کثیری از خویشان و دوستان و نزدیکان مذهبی خویش را می شناسم که اندک نسبتی با این مقولات و اتهامات ناروا ندارند و انسانهایی اخلاقی و سلیم اند و ابدا در پی خونریزی و کشتن دیگر انسانها نیستند. نباید تعمیم بلا جهت داد و با دیدن چند مورد جزئی، حکم کلی استنتاج و صادر کرد؛ چنین مدعیاتی از بیخ و بن

۷. پسرگرد آقای دکتر عبدالکریم سروش به دنیای تخیلات را تعزیت می گوئیم!، سایت اخبار روز، ۲۴ خرداد ۱۳۹۱ محمدعلی مهرآسا

باطل است و در ترازوی تحقیق وزنی ندارد. مضافاً بر اینکه این نحوه از سخن گفتن و مخاطب را «احمق» و «ابله» خطاب کردن، اساساً باب گفتگو را می‌بندد و جایی برای مفاهمه و همدلی باقی نمی‌گذارد. با کسی که به زعم نویسنده نقل قول فوق، احمق و ابله است و سرمایه‌ای جز سفاقت ندارد، چه می‌توان گفت و چگونه باید تعامل کرد؟! اگر طرف مقابل نیز از این ادبیات استفاده کند، در این آشفته بازار سر از کجا در خواهیم آورد؟ استفاده کردن از این واژگان در مقام گفتار و نوشتار، از سوی هر کسی، جز نهادینه کردن خشونت و نفرت حاصلی ندارد و اخلاقاً ناموجه است. در عین حال، قابل تأمل است که عموم این منتقدان درباره قساوتها و خونریزی‌هایی که به نام دین صورت نگرفته، چندان سخن نمی‌گویند و درباره آن بحث نمی‌کنند؛ تو گویی خطاها و جنایاتی که تا کنون محقق شده تنها تحت لوای دین صورت گرفته و بیرون از دایره دیانت و دینداری خبطی رخ نداده؛ تو گویی در دل سنت ایرانی-اسلامی ما، تاکنون همه بر طبل خشونت کوبیده‌اند و عارف مسلمان متساهل متسامحی چون ابوالحسن خرقانی سر بر نیاورده که به صدای بلند می‌گفت: "هر آنکس که بدین سرا در آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید".

مفروض نانوشته عموم ناقدان این است که دین اسلام «ذاتی» دارد و مسلمانی با آن ذات گره خورده است؛ مسلمانی ای که بالضروره مبتنی بر خشونت ورزی است و در آن مؤلفه‌هایی چون مدارا را نمی‌توان سراغ گرفت. به نظر می‌توان علیه این موضع استدلال کرد و از کثرت قرائت از دین دفاع کرد. چنانکه در جای دیگری آورده‌ام، مفهوم «دین»، ذاتی در معنای ارسطویی کلمه ندارد و متضمن مؤلفه‌های ذاتی پیشینی از قبل معینی نیست.^۸ جان هیک، فیلسوف دین نامبردار معاصر، مفهوم «شبهت خانوادگی» ویتگنشتاین را وام می‌کند تا از تفاوت‌های بالفعل و غیر قابل اغماض میان ادیان مختلف پرده برگیرد؛ تفاوت‌هایی که تنها به نحو پسینی و تاریخی و با کند و کاوهای تجربی می‌توان آنها را برشمرد. بر همین سیاق، می‌توان در دل یک دین مشخص نظیر اسلام نیز از تکرر نحوه‌های زیست دینی و به تعبیر عبدالکریم سروش از «اصناف دینداری» پرده بر گرفت. کوشش روشنفکران دینی در دهه‌های اخیر معطوف به تبیین و توضیح این مهم بوده که می‌توان از قرائت‌های دیگری از اسلام نیز پرده بر گرفت. چنانکه در می‌یابم، فیلسوفان و عرفایی نظیر بایزید بسطامی، ابن سینا، شیخ شهاب الدین سهروردی، عطار نیشابوری، مولوی بلخی و صدرای شیرازی را می‌توان مسلمان قلمداد کرد، هر چند درک و تلقی ایشان از مؤلفه

۸ نگاه کنید به سروش دباغ، "روشنفکری دینی و آبخوره فلزی؟!"; و "تمایز روشنفکری دینی و روشنفکری فرهنگی"، مهرنامه، شماره‌های ۹ و ۱۶؛ اکنون در فکر نازک غمناک: تأملاتی در روشنفکری، اخلاق و عرفان، تهران، در دست انتشار.

ها و مقومات مسلمانی نظیر توحید، وحی، نبوت، اخلاق... با کثیری از فقهای هم عصرشان متفاوت بود؛ اما لازمه این سخن این نیست که نتوان ایشان را مسلمان بحساب آورد. به تعبیر دیگر، از منظر دلالت شناختی دلیلی در دست نداریم که اطلاق لفظ مسلمان بر این افراد، افاده معنا نکند و موجه نباشد. همانگونه که فقها و مفسران و دینداران متعارف در عداد مسلمانان هستند، فلاسفه و عرفا را نیز می توان در زمره مسلمانان قلمداد کرد. به نظر می رسد، به تعبیر منطقیون، در اینجا « مغالطه کنه و وجه » صورت می گیرد و به خطا برای اسلام ذاتی در نظر گرفته می شود و «وجهی» از اسلام بجای «کنه» آن می نشیند و درباره تمام انواع دینداری حکم یکسانی صادر می شود. شگفت انگیز است که منتقدان، به دیده عنایت در سخنان فقها می نگرند و آموزه های فقهی را به کرات نقل می کنند؛ اما اشارتی به این بخش از سنت اسلامی نمی کنند؛ تو گویی میراث اسلامی متضمن چنین مؤلفه هایی نیست و در آن نمی توان آموزه های فلاسفه و عرفای مسلمان را سراغ گرفت و تبیین کرد و از پی احیا و بسط آنها برآمد.

بر این باورم که می توان از قرائتی از اسلام دفاع کرد که با حقوق بنیادین انسانها بر سر مهر است و از مدارا و رواداری و ساز و کار دموکراتیک، دفاع اخلاقی می کند؛ کاری که سالهاست روشنفکران دینی ایرانی، بر خلاف فقهای سنتی، با گشوده بودن نسبت به دستاوردهای معرفتی مدرن و بکار بستن روش « اجتهاد در اصول » و بازخوانی انتقادی سنت دینی بدان مشغولند. مطابق با این قرائت از اسلام، « دیگری » و معتقدات او محترم است و توهین به مقدسات دیگران متضمن خوارداشت آنهاست و اخلاقا ناروا و فرونهادنی. قائلان به این قرائت، در جامعه دینی ای نظیر ایران، حقوق بنیادین اهل سنت، مسیحیان، یهودیان، بهائیان و دین ناباوران را پاس می دارند؛ در واقع، ایشان، هم توهین به مقدسات دینی را نقد اخلاقی می کنند و هم از حقوق بنیادین اقلیت های دینی و دین ناباوران دفاع می کنند. در این میان پرسشی ذهن را می گزد؛ چرا عموم منتقدان اصرار دارند قرائت رحمانی مدارا محور از اسلام را نادیده بگیرند و به حاشیه برانند و تنها بر قرائت های ارتدوکس انگشت تأکید بکنند؟ مگر مرحوم بازرگان در میان ما زندگی نکرد و در زمینه و زمانه ای که عموم دین باوران و دین ناباوران در فضای انقلابی دهه پنجاه شمسی، تند مزاج بودند و روحیه انقلابی داشتند، بدون شرمندگی از اسلام دموکراتیک مدارا محور دفاع نکرد؟ چرا بر همه مسلمانان، با پیشینه های معرفتی و تربیتی و نحوه های زیست متفاوت، حکم یکسان صادر می شود؟ اگر آقای مصباح یزدی نماینده یک قرائت از اسلام است، مهندس بازرگان نیز نماینده قرائت دیگری از اسلام است. طنز روزگار است که این جماعت از سویی دچار مغالطه کنه و وجه می شوند و

قرائتهای مختلف از اسلام را به قرائتی واحد فرو می کاهند و قرائت دموکراتیک مدارا محور را به کنار می نهند؛ از سویی دیگر به خطا از روایی توهین به مقدسات دفاع کنند: « چشمها را باید شست، جور دیگر باید دید». این موضع هم اخلاقا نارواست و هم در جامعه ایران، با مختصات فرهنگی و دینی کنونی اش، تأثیر معکوس می گذارد و ناخواسته در خدمت تحکیم قرائتی از اسلام خواهد بود که مدارا محور نیست و و چندان دلی در گرو « دیگری» و انسانهای انضمامی با پیشینه ها و معتقدات گوناگون ندارد:

خواجه پندارد که طاعت می کند

بی خبر از معصیت جان می کند